

نگاهی منصفانه به ایران، از چشم غربی

ناصر ایرانی

زیر بمباران بی‌وقفه تبلیغات ماهرانه و کارشناسانه دشمنان جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند، و ضد حمله یا دفاعی هم که از جانب نهادهای تبلیغاتی ایران صورت گرفته غالباً به دست کسانی طراحی و اجرا شده که در حرفه ظریف و پیچیده تبلیغات تازه کار و ساده‌اندیش بوده‌اند و از روان‌شناسی خاص این گروه از مخاطبان بی‌خبر، و در نتیجه تصویر و تصویری که از جمهوری اسلامی ایران در ذهن خارجی‌ان و ایرانیان دور از ایران شکل گرفته تصویر و تصویری است عمدتاً غلط و کج. تا حدود یک سوم کارت‌پستال‌های ایرانی چون می‌دیدم که نویسنده منصف و ژرف بین است و، مهم‌تر از اینها، مبرا از هر گونه پیشداوری است و تنها در پی کشف حقیقت است نظرم این بود که خواندن کتاب او می‌تواند تا حد زیادی آن تصویر و تصور غلط و کج را درست و راست گرداند.

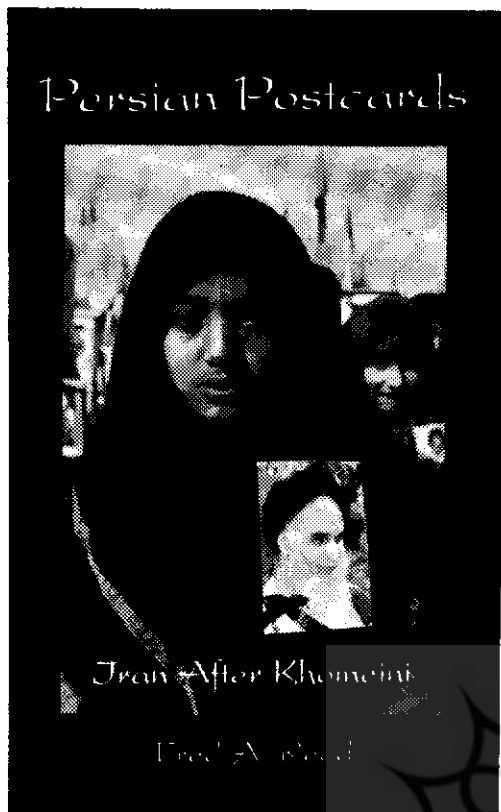
اما از نیمه کتاب به بعد نظرم این شد که سودمندی و بصیرت‌آموزی کارت‌پستال‌های ایرانی برای ما ایرانیان هم که در جریان رویدادهای پس از انقلاب اسلامی بوده‌ایم کمتر از خارجی‌ان و ایرانیان دور از ایران نیست. حقیقت این است که گرایش طبیعی ما ایرانیان به این است که شخصیتها و جنبشها و رویدادهای اجتماعی و به طور کلی وضع زمانه را یا مطلقاً سپید ببینیم یا مطلقاً سیاه، و در نتیجه غالباً خود را از درک حقیقت که معمولاً در جایی میان دو نقطه نهایی سپید و سیاه است محروم می‌کنیم و همواره یا از این طرف بام فرو می‌افتیم یا از آن طرف بام. کارت‌پستال‌های ایرانی، با آن که خود در تصویری که از ایران بعد از امام خمینی به دست می‌دهد مبرا از خطا نیست، یعنی «مطلقاً سپید» نیست و هرکس، از جمله نویسنده این سطور، ممکن است برخی از اطلاعات یا استدلالها یا استنتاجهای آن را غلط بدانند، به خواننده ایرانی کمک می‌کند تا حقیقت خاکستری

Persian Postcards, Iran After Khomeini, Fred Reed, Vancouver, Talon books, 1994.

اعتراف می‌کنم که در ابتدا قصد نداشتم کتاب کارت‌پستال‌های ایرانی را بخوانم، می‌خواستم مطلب کوتاهی را که نسبت به آن علاقه شخصی داشتم در کتاب بیابم و، بنا بر عادت، نگاهی به مقدمه و فصلهای کتاب بیندازم و سپس آن را کنار بگذارم. تصور می‌کردم که کارت‌پستال‌های ایرانی یکی دیگر از آن کتابهایی است که روزنامه‌نگاران غربی درباره ایران می‌نویسند و چون در پی آنند که باورهای پیشین و پیشداوریهای خویش را به اثبات برسانند از دیدگاهی یکسونگر- اگر نگوییم آمیخته به غرض و تعصب- به مسائل فوق‌العاده پیچیده ایران می‌نگرند و از میان کلاف سردرگم واقعیت‌های مختلف و گاه متضاد هر چه را که موافق نظر خود می‌یابند انتخاب می‌کنند و مبنای استدلال و داوری قرار می‌دهند و از این رو گزارش یا تحلیلی که از اوضاع ایران ارائه می‌دهند در بهترین حالت تصویری یک بعدی از وضعیتی چند بعدی است- که چه بسا به یک بار خواندن هم نمی‌ارزد.

ولی کارت‌پستال‌های ایرانی، مثل هر کتاب خوب دیگری، مرا وارد کرد که بخوانمش. از اول تا آخر. و گفتنی است که هر چه بیشتر می‌رفتم با علاقه‌ای بیشتر، و نظری دیگر در باب ارزش و سودمندی کتاب.

تا حدود یک سوم کتاب نظرم این بود که کارت‌پستال‌های ایرانی شاید برای خوانندگان ایرانی که خود در جریان رویدادهای پس از انقلاب اسلامی بوده‌اند حرف و نکته تازه‌ای ندارد، ولی خارجی‌ان و ایرانیان دور از ایران اگر آن را بخوانند به تصویر درست‌تری از جمهوری اسلامی ایران دست می‌یابند. خارجی‌ان و ایرانیان دور از ایران از بدو پیروزی انقلاب تاکنون



رنگ وضع فعلی کشورش را از دیدگاه يك نویسنده منصف ایران دوست ببیند و کشف کند.

نویسنده کارت پستال‌های ایرانی، فردرید، روزنامه‌نگار آزاد قلم (Freelance) و مترجم کانادایی، خود می‌گوید که کتاب او نه گزارش مطبوعاتی است نه رساله دانشگاهی و نه سفرنامه، گرچه حاوی عناصری از هر سه اینها هست. به نظر من اگر او اضافه می‌کرد که در نگارش کتابش از ابزارها و شگردهای هنر داستان نویسی نیز فراوان سود جسته است حق مطلب را کاملتر ادا کرده بود.

در سالهای اخیر به کارگیری ابزارها و شگردهای هنر داستان نویسی در شرح و تحلیل رویدادهای سیاسی و اجتماعی به صورت مقاله و کتاب بیش از هر وقت دیگری رایج شده است. اصولاً، همچنان که برخی از داستان‌شناسان معتبر گفته‌اند، از جمله رابرت شولز و رابرت کلاگ در کتاب ماهیت روایت^۱، تاریخ که بر واقعیت و تجربه متکی است و داستان که بر تخیل متکی است يك ریشه مشترک داشته‌اند. ریشه مشترک هر دو به عقیده شولز و کلاگ، باید تصریح کرد تا جایی که به ادبیات اروپایی مربوط است، حماسه بوده است. در مورد ادبیات ایرانی همین قدر می‌توان گفت که تا پیش از رواج علوم جدید در ایران، تاریخ و داستان همواره درهم آمیخته بوده‌اند. به هر حال، تاریخ برای آن که به صورت يك علم خاص درآید می‌بایست عنصر تخیل را به کلی کنار می‌گذاشت، ولی داستان در تمام طول تاریخ خود عنصر واقعیت و تجربه را به کار گرفته است.

کاری که نویسندگان جدید در شرح و تحلیل رویدادهای سیاسی و اجتماعی به صورت مقاله و کتاب می‌کنند به کارگیری عنصر تخیل نیست، چون در این صورت مقاله و کتاب آنان از لحاظ اطلاعاتی که به خواننده می‌داد و تحلیل‌هایی که بر اساس آن اطلاعات صورت می‌گرفت پاك بی‌ارزش می‌شد، بلکه به کارگیری ابزارهای هنر داستان نویسی، از قبیل توصیف و صحنه، و شگردهای آن هنر، در مثل «غایب کردن نویسنده»، است.

آقای فردرید در نگارش کتابش از ابزارهای توصیف و صحنه فراوان استفاده کرده است و از این رو به خواننده امکان می‌دهد که خود، بی‌واسطه، مناظر طبیعی و شهری را به چشم ببیند و سخن اشخاص را به گوش بشنود. ضمناً از طریق به کارگیری ابزار صحنه، حتی الامکان خود را غایب می‌کند و خواننده را رودرروی اشخاص مختلفی قرار می‌دهد که دارند از عقاید و باورهای خود سخن می‌گویند.

غایب شدن نویسنده به حدی است که بعید نیست خواننده گاه دچار این توهم شود که نویسنده خود هیچ نظری در باب موضوعی که مورد بحث است ندارد و تنها کاری که می‌کند این است که

نظریات مختلف اشخاص مختلف را نقل می‌کند، حال آن که بر خواننده تیزبین سبک‌شناس پوشیده نیست که نویسنده دارد همان شگردی را به کار می‌برد که داستان‌نویسان فراوان به کار می‌برند: خود را پشت صحنه پنهان می‌کند تا خواننده نبیند که او درست مثل نقاش امپرسیونیست که از نقطه‌ها و تکه‌های رنگی مختلف ترکیبی می‌سازد که در بیننده تأثیر ذهنی دلخواه او را به جا می‌گذارد، اشخاص مختلف را به ترتیبی وارد صحنه می‌کند و آن بخشی از سخنان ایشان را نقل می‌کند که در مجموع خواننده را به نتیجه‌ای، به اندیشه‌ای، که دلخواه اوست می‌رسانند. جذابیت مقاومت‌ناپذیر کارت پستال‌های ایرانی ناشی از به کارگیری چنین اسلوبی است.

هدف نویسنده کتاب، همچنان که خود می‌نویسد، این بوده است که اولاً «پیچیدگی چند بعدی رویدادهای واقعی [ایران] را شاهد باشد و شهادت دهد» و ثانیاً «به همان نحوی که قصد دارد انقلابیون اسلامی ایران را مورد تدقیق قرار دهد پیشداوریهای ما غریبان را نیز ژرفکاو کند.» (ص ۱۱)

حاشیه:

1) Robert Scholes and Robert Kellogg: *The Nature of Narrative*. London, Oxford University Press, 1966. p. 13

به این منظور از تابستان ۱۳۶۴ تا تابستان ۱۳۷۳ دوازده یا سیزده بار به ایران مسافرت کرده است و طی این مسافرت‌ها، که بیشتر آنها کوتاه بوده، در خیابانها و قهوه‌خانه‌های جنوب تهران و رستورانهای بالای شهر با مردم عادی از قشرهای مختلف جامعه جوشیده و در تظاهرات سیاسی شرکت جسته، با فیلسوفان و عالمان و هنرمندان و سیاستمداران وابسته به مواضع سیاسی مختلف گفتگو کرده، و نیز به برخی از شهرها و روستاهای ایران رفته است تا بتواند حقیقتی را که در پی کشف آن است بجوید. سه ویژگی در نویسنده کارت‌پستال‌های ایرانی هست که مدرسان او در یافتن حقیقت است. نخست این که می‌داند فرد غربی، ولابد خواه یا ناخواه خود او، نسبت به جمهوری اسلامی ایران پیشداوری‌هایی دارد که باید مواظب آنها باشد و هست؛ دو دیگر این که می‌داند «ثوری‌های توطئه فریبی و سوسه‌انگیزی» (ص ۲۴۷) در ایران دارند؛ و سه دیگر این که بعید نمی‌داند راهنمایان او مأمور مخفی باشند و او را چنان راهنمایی کنند که تنها آن جنبه‌هایی از حقیقت را دریابد که دولتیان می‌پسندند. (صفحات ۲۶۹ و ۲۷۰). از این روهمواره چشم و گوش خود را باز نگه می‌دارد و می‌کوشد تا منابع کسب اطلاعاتش را تا جایی که ممکن است گسترده‌تر و متنوع‌تر سازد.

تحقیق درباره وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ای است از شیوه کار او و میزان موفقیتش در کشف و بیان حقیقت امر.

او تصریح می‌کند که در دوران ما که مطالعات مربوط به زنان حساسیت بسیاری از مردم به ویژه خود زنان را برمی‌انگیزد، نوشتن درباره زنان ایران که از لحاظ او متعلق به «فرهنگ غریبه و عمیقاً متفاوتی» هستند عملی است خطرناک، خاصه آن که «مسئله زنان، و نیز زیر مقوله‌های لباس و اخلاق و رفتار آن (و از جمله مقوله روابط جنسی که به زبان نمی‌آید و تلویحاً بیان می‌شود) به دلیل دیگری حساسیت برانگیز است: مسئله زنان یکی از تیزترین پیکانهایی است که فرهنگ جهانی مسلط بر ضد ایران اسلامی، و به طور کلی بر ضد اسلام، به کار می‌برد.» (ص ۱۴۵).

سپس می‌گوید که درباب مسئله زنان در ایران و اسلام دو بن‌دار قالبی در غرب موجود است: یکی نو و دیگری قدیمی. «بن‌دار قالبی غربی نو این است که زنان در ایران مجبور گردیده‌اند چادر سر کنند که لباس خاص مظلومیت است و مانع ابراز وجود می‌شود؛ زنان از جامعه برکنار مانده‌اند، تا حد وظایف محدود زیست‌شناختی شان به عنوان مادر و نقش اجتماعی شان به عنوان خانه‌دار تنزل داده شده‌اند، دست و پا بسته اسیر شوهران بددهن و خانواده‌های مستبدند، و تمام اینها بازتاب‌دهنده حقارت عام و رایج زنان است که در پیام ۱۴۰۰ ساله قرآنی و زندگی خود پیامبر

مستتر است.» بن‌دار قالبی غربی قدیمی این «تصور شرق‌شناسانه پدید آمده در دوران گذشته و به ارث رسیده از آن دوران [است] که زنان مسلمان را به چشم غربیان موجوداتی بی‌مغز و شهوت‌انگیز جلوه می‌دهد که در حرما گوش به زنگ فرمان جباران نرینه‌ای نشسته‌اند که اختیار مطلق زندگی یا مرگ آنان را در دست دارند.» (ص ۱۴۵)

آقای فردرید می‌گوید: «مطالعات من در تاریخ اسلام و تجربه‌ام در ایران اسلامی مجموعاً مرا متقاعد ساخته است که این بن‌دارها ساختگی، معیوب، و به نحو مضحکی غلط است.» منتهی چون «حتی شیرانه‌ترین افتراها نیز شاید حاوی ذره‌ای از حقیقت باشد... من این وظیفه را به عهده گرفتم که از طریق مشاهده و مباحثه با سخنگویان رسمی و مخالفان، و با زنان شاغل و دانشجویان و مادران شهیدان این ذره را بجویم. یا فقدان آن را گواهی دهم.» (ص ۱۴۶)

نویسنده درست همین کاری را می‌کند که گفته است. با خانمی دیدار و گفتگو می‌کند که در انگلستان تحصیل کرده و نمونه‌ای است از زنانی که در رژیم شاه موفقیت و اعتبار اجتماعی کسب کرده‌اند. این خانم معتقد است که «شاه آن را [آزادی زنان را] در دیس نقره‌ای به ما عطا کرد.» و در زمان سلطنت او «چنین می‌نمود که کاری نبود که نتوانیم بکنیم، چیزی نبود که سودايش را نتوانیم در سر ببریم، و مقامی نبود که نتوانیم به دستش بیاوریم.» (ص ۱۴۷). خود این خانم به مقام مدیریت عامل سازمانی نیمه‌دولتی رسیده بوده. او عکسی را به نویسنده نشان می‌دهد که در آن خطاب به هیئت مدیره آن سازمان داشته سخنانی می‌گفته. نیمی از حاضران زن بوده‌اند.

نویسنده می‌گوید تلاش رژیم شاه برای آن که زنان را علاقه‌مند و طرفدار خود سازد تا جایی که مربوط به مردمی نظیر آن خانم می‌شود موفقیت‌آمیز بوده است. او و هزاران زن دیگر نظیر او مظهر تجدیدی خاص و نوعی شیوه زندگی بودند که رژیم شاه آن را درخور زندگی همگانی می‌دانست و رواج می‌داد. در عین حال ارزشهای خانوادگی سنتی همچنان بر زندگی خصوصی افراد چیره بود. زندگی همگانی تعریف محدودی داشت، به شدت انتخابگر بود، و جز اقلیت کوچک ممتازی به روی همگان بسته بود. رژیم سلطنتی تجدید را با نظام سیاسی فوق‌العاده سرکوبگری ترکیب کرده بود که در آن دگرگونی اجتماعی با صدور فرمان از بالا تحمیل می‌شد. زنانی که علاقه‌ای به کنار گذاشتن سنت نداشتند، و اجازه ورود به قلمرو همگانی هم که «مدرن» دانسته می‌شد نداشتند، خود را از رژیم شاه پس کشیدند. بیشتر زنان کشور هرگز لباس اسلامی را کنار نگذاشتند، ولی بسیاری از زنان تحصیل کرده متعلق به طبقه متوسط نیز به نشانه در ابتدا اعتراض

به استبداد سلطنتی و غرب‌گرایی، و سپس همبستگی با ستم‌دیدگان، و سرانجام گام نهایی به سوی دستیابی به هویت اسلامی تازه یافته، چادر سر کردند.

از لحاظ زنانی که به انقلاب اسلامی پیوستند و از آن حمایت کردند، این انقلاب انتقامی نبود که سنت از غرب‌گرایی شاه گرفت. نهادهای دولتی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی جای نهادهای رژیم پهلوی را گرفت سنتی نبود. حالا «زنان پوشیده در چادر تفنگ روی شانه‌هاشان حمل می‌کنند، در مجلس می‌نشینند، هواپیماها را خلبانی می‌کنند یا به کارگردانی فیلمها مشغولند که تعارض بارزی دارد با تعاریف ساده‌انگارانه قرون وسطایی زنیّت.» (ص ۱۴۸ و ۱۴۹)

نویسنده می‌گوید پس از آن که انقلابیون مسلمان بر جامعه ایران تسلط یافتند زنان مجبور شدند حجاب اسلامی را رعایت کنند، و اگر زنی مویش را زیاد بیرون می‌انداخت یا کفش پاشنه‌بلند می‌پوشید یا صورتش را آرایش نمایان می‌کرد یا لباسی می‌پوشید که شکل بدنش را آشکار می‌کرد ممکن بود زنان عضو کمیته‌های اسلامی او را متوقف کنند و در جا اصول اخلاق اسلامی را به او تذکر دهند یا، بدتر از این، او را با اتومبیل به قرارگاههای کمیته‌ها ببرند و بازجویی کنند و احتمالاً شلاق بزنند. (ص ۱۵۲).

نویسنده برای آن که با تحولات مربوط به وضع زنان در جمهوری اسلامی ایران کاملاً آشنا شود و جنبه‌های مثبت و منفی آن را نیک بسنجد تا بتواند داوری منصفانه‌ای کند با دو خانم که از مقامات رسمی جمهوری اسلامی هستند، با دو خانم که سابقاً عضو مجلس شورای اسلامی بوده‌اند و اکنون مقام دولتی ندارند، با یک خانم کارگردان سینما، و با زنان دیگر مصاحبه می‌کند و به مشاهده وضع آنان در مکانهای فقیر و غنی می‌پردازد، از جمله در اتوبوسهای شهری که زنان و مردان در قسمتهای جدا از هم می‌نشینند یا می‌ایستند (خود او یک بار به اشتباه وارد قسمت خانمها می‌شود و داد مسافران را در می‌آورد) و در بیست اسکی دیزین که در آن خبری از «خانمهای چادری متعلق به طبقه کارگر... و بسیجیان» نیست و زنان و مردان مرفه فارغ از دنیا و مافیها خوش می‌گذرانند، و سرانجام چنین نتیجه می‌گیرد که گرچه

هیچ ناظر خارجی نمی‌تواند ارزیابی کند، حتی تصور کند، که در خلوت خانه که در آن زنان، در نقش زن و مادر، هم به حکم نقش ویژه زیست‌شناختی و هم به سبب شأن اجتماعی مسؤلیت اصلی بر پا داشتن خانواده را به عهده دارند، چه می‌گذرد. ولی امروز حتی ناظران خارجی نیز می‌توانند گواهی دهند که در قلمرو همگانی، زنان پوشیده در چادر هم مستقلند و هم حق طلب...

ایران، همچنان که طرفداران جمهوری اسلامی به حق خاطر نشان می‌سازند، نه عربستان سعودی است نه کویت. حقیقت این است که زنان در معرض فهرستی ظاهراً بی‌پایان از قواعد نامطبوعند، از مقررات مربوط به لباس گرفته تا محدودیتهای مسافرت، که به چشم غرب‌بیان ناسازگار با زمان می‌نماید. ولی زنان در عین حال حق دارند اتومبیل برانند، شغل بیابند و سابقه شغلی پیدا کنند، اموال شخصی داشته باشند، رأی بدهند و تصدی مقامات عمومی را به عهده گیرند. (ص ۱۶۸).

نویسنده با آنکه از يك سو معتقد است «ولی حتی برخی از پروپاقرص‌ترین طرفداران آن [یعنی جمهوری اسلامی] تصدیق می‌کنند که رژیم اسلامی به سبب سیاسی کردن يك مفهوم دینی از طریق تفسیر قشری آن و به سبب مجبور کردن زنان به اطاعت کردن، نه تنها نسبت به خود بلکه نسبت به دینی هم که به نام آن حکومت می‌کند و به خاطر آن مشروعیت مطلق برای خود قائل است، رنجش ایجاد کرده است.» (ص ۱۶۹) از سوی دیگر می‌گوید «غرب در اشتیاق مدرن‌سازی خود موفق شده است این دستاورد اسلام را که، ۱۴۰۰ سال پیش، زنان را از شأنی اجتماعی برخوردار کرد که جوامع غربی تنها در اواخر قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم برخوردار کردند فراموش کند یا پنهان بدارد.» (ص ۱۴۶)

همچنان که در مورد مسئله زنان مشاهده می‌کنید، تصویری که نویسنده کتاب کارت‌پستال‌های ایرانی از جمهوری اسلامی ایران و اوضاع اجتماعی و سیاسی و هنری آن به دست می‌دهد، تصویری است منصفانه. در ابتدای مقاله نوشته‌ام که نویسنده در نگارش کتاب از ابزارها و شگردهای داستان‌نویسی سود جسته است، حال اضافه می‌کنم که خود او هم این خصیصه لازم داستان‌نویس را به کمال دارد که می‌تواند خویش را، ضمن حفظ جهان بینی خود و پایبندی کامل به ارزشهای اخلاقی و اجتماعی مختار خود، به جای اشخاص دیگری که جهان بینی و ارزشهای مختار دیگری دارند بگذارد و از دیدگاه و با حساسیتها و احساسات آنان به قضایا بنگرد.

او خصیصه دیگری هم دارد: از يك خطای فکری شاید ناشی از غرب محوری غربیان نیز نیک آگاه است. می‌نویسد:

در نواحی ما ایران اسلامی فوراً به عنوان بازمانده‌ای از اعصار تاریک که بقایای روحانیون مخالف با روشنفکری هدایتش می‌کنند مهر باطله می‌خورد. این توصیف کاریکاتور مبتذلی است که نسلی از خبرگان غربی

تکمیلش کرده‌اند که جهلشان نسبت به ویژگیهای دینی ایرانیان برابر بود با نمک‌شناسی شان نسبت به شاه، آن مستبد دیوانه که جامه وطن‌دوستانه اصلاحگر بر تن کرده بود. (ص ۲۵۹)

و نیز کل کتاب تردیدی باقی نمی‌گذارد که آقای فردرید ایران را صمیمانه دوست می‌دارد. مجموعه این خصایص باعث شده است که تصویری که او از ایران به دست می‌دهد، برخلاف بیشتر نزدیک به تمام خبرنگاران رسانه‌های گروهی غربی که - به تعبیر خود او - «ایران» را تصویر می‌کنند نه ایران را، یعنی «ایران» فرضی خود را نه ایران واقعی را، تصویری باشد که تماشای دقیق آن و تأمل در سایه‌روشنهای آن حتی برای خود ما ایرانیان بی‌فایده نباشد. داوری نهایی او را بخوانید:

ایران اسلامی آمیزه‌ای است از پاکی و فساد، امید و یأس، نیرو و لختی؛ گاه توی ذوق می‌زند، همواره جذاب است، غالباً درك نشدنی است. امروز، پس از هشت سال مشاهده کشور از فاصله‌های مکانی مختلف، تمام یقینهای کوتاه‌عمر من از بین رفته است، جز یکی: پس از ۲۵۰۰ سال حکومت استبدادی شاهان و امپراتوران و ظالمان و غاصبان، پس از بیش از يك قرن مداخله بیگانگان، ایرانیان مسؤولیت سرنوشت خود را به دست گرفته‌اند... انقلاب در جایی که امید گم شده بود امید آفرید. از مواد خام سنت اسلامی برای زنان حس جدیدی از اختیارمندی پدید آورد. اسلحه و دانش به کارگیری آن را در دستهای ناتوانان نهاد و به فقیران طعم هیجان آور

حاشیه:

قدرت در خیابانها را چشاند... [ولی] در دگرگون ساختن جامعه ایران تا چه حد توفیق یافت؟ نظم قدیم فرو پاشید؛ طبقه جدیدی از حاکمان و سیاستمداران پدید آمد. مع هذا... ثروت متمرکزتر شد، فقر شایع تر...

ولی [امام] خمینی حتی اگر هیچ توفیق دیگری به دست نیاورده باشد معبد بی‌دینی و بی‌اخلاقی را فرو ریخته است. فروریزی [آن معبد] طنینهای عمیق‌تری، پژواکهای زیرزمینی بلندموجی، فراافکنده است. من اینها را در جاهای مختلفی از شبستان مساجد پر از جمعیت در استانبول گرفته تا روستاهای دورافتاده پوماک‌های^۲ مسلمان در شمال یونان شاهد بوده‌ام. طنینهای مشابهی، با تنوعهای محلی، در اعماق جوامع مسلمان از الجزایر تا آسیای مرکزی و فراتر از آن درکارند...

شورش اسلامی ایران شیوه نگرستن مسلمانان را به خود، شیوه فهم ایشان را از دین و میراث فرهنگی خود، به نحو برگشت‌ناپذیری دگرگون کرده است. اسلام خود را در دل میلیونها نفر به عنوان يك ساختار ارزشی و يك تصویر امید باز جای داده است؛ به عنوان وسیله‌ای جهت دگرگون کردن زندگی و، شاید اساساً، به عنوان هدف محض. (ص ۲۸۱ تا ۲۸۳)

2) Pomaks

منتشر شد:

مجله فیزیک

(شماره پاییز ۱۳۷۳)

- عنوان مقاله‌ها
- دیراک و زیبایی در فیزیک
 - امواج منفرد
 - مشاهده حرکت تک اتم روی سطح بلور
 - مقیاس دمای بین‌المللی - ۱۹۹۰
 - اثر کوانتومی هال
 - اخبار پژوهشی
 - نقد کتاب
 - کتابهای تازه و نشریات ادواری